پروفسور ر. اولیانوفسکی

ایران –
بالاخره چه خواهد شد ؟

۱۳۶۲

ایران -
بالاخره چه خواهد شد؟

۱۳۶۲

اصول اخلاقی در سیاست و سیاست در اخلاق

سمت‌گیریها و خصوصیات امروزین «جنگ تبلیغاتی» که امپریالیسم آمریکا بر ضد صلح، دموکراسی و جنبشهای مترقی اجتماعی دامن میزند، سنتهای دیرینه دارد؛ ریشه‌های این سنن درست در دل نظام بهره‌کشی سرمایه‌داری جای گرفته است. در همان اواسط سده گذشته مارکس و انگلس خاطرنشان کردند که بورژوازی « در مناسبات میان انسانها جز «حساب و کتاب» بیرحمانه و خواهش نفسانی عریان چیزی باقی ننهاده است». مناسبات میان انسانها و نیز «مناسبات میان طبقات» همچنانکه لنین در کنگره دهم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه متذکر شد، هسته و مغز سیاست را تشکیل میدهدکه خود عبارت است از عرصه روابط «تمام طبقات و قشرها با دولت و حکومت، عرصه مناسبات متقابل تمام طبقات بایکدیگر». به این ترتیب «حساب و کتاب بیرحمانه» و «خواهش نفسانی عریان» زیر بنای مادی سیاست ضد اخلاقی امپریالیسم را تشکیل میدهد.

طبیعی است که این ادعای کلی، لزوم دقت و مطالعه عمیق و همه جانبه در طرق و شیوه‌های مشخص سیاست امپریالیسم آمریکا در زمینه اخلاق و اصول اخلاقی او در زمینه سیاست را نفی نمیکند. اگر حکومت فعلی ایالات متحده آمریکا را که از سال ۱۹۸۱ رونالد ریگان در راس آن بوده است بعنوان نمونه در نظر بگیریم، می‌بینیم که سنگ بنای سیاستی که او در پیش گرفت، در اواخر دوران فعالیت حکومت رئیس

جمهور پیشین جیمی کارتر (۱۹۷۹ ـ ۱۹۸۰) نهاده شده است. درست در همان زمان در محافل حاکمه ایالات متحده آمریکا سیاست مسلح شدن سریع و دامن‌زدن به‌مسابقه تسلیحاتی بین‌المللی برسیاست تشنج‌زدائی بین المللی و همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای باساختارهای اجتماعی‌ـ اقتصادی گوناگون، چیره شد.

پرده‌ها کنار رفت

در مطبوعات جهان مطالب جالب و مستندی چاپ شده است که شگردهای مشخص و شیوه‌های سیاست امپریالیستی جیمی کارتر را برملا میکند. او کسی بود که از قضیه دیپلماتهای آمریکائی که به منظور بازگرداندن محمد رضا پهلوی به ایران در تهران به گروگان گرفته‌شدند و هیاهوئی در سراسر جهان بپا شد، در جهت مقاصد خود سود برد. این ماجرا که چهارده ماه و نیم بطول انجامید به احتمال زیاد به خودی خود چیز جالبی در برنداشت، اما از آنجا که همچون آئینه صادقی بازتاب دهنده خصوصیات سیاست فوق‌الذکر ایالات متحده است، دقت را بخود جلب میکند.

بحران گروگانها که بطور مصنوعی توسط محافل حاکمه ایالات متحده ایجاد شد و بعد به عرصه بین المللی کشانده شد، پیش از هرچیز از این لحاظ آموزنده است که نشان میدهد امپریالیسم استعداد دارد برای رسیدن به هدفهای ضد اخلاقی خود به چه وسائل غیر انسانی، ضد بشری و رذیلانه‌ای متوسل شود. تحلیل مطالب مشخص و مستند موجود، برخی جهات بهره‌برداری محافل حاکمه ایالات متحده از بحران گروگانهارا نشان میدهد: تامین منافع مالی بزرگترین سردمداران دوایرسوداگری

آمریکاکه درنتیجه انقلاب ضد امپریالیستی، ضد سلطنتی و مردمی ایران خسارت هنگفتی دیده بودند؛ و نیز استقرار ناوگان جنگی ایالات متحده درحوزه اقیانوس هند و ناحیه خلیج فارس و ایجاد پایگاه‌ها و قرارگاه‌های نظامی آمریکا دراین منطقه. در اینجا تأسیس «نیروهای واکنش سریع» را هم باید بحساب آورد که بمنظور مداخله فعالانه در امور داخلی خلقهای این منطقه سرشار از ذخایر نفت و برای سرکوب جنبشهای رهائیبخش ملی آنان ایجاد شد. ایالات متحده برای تشدید وخامت اوضاع بین المللی و بمنظور حمله متقابل به جبهه جهانی سوسیالیسم، جنبش کارگری و کمونیستی جهانی و جنبشهای رهائیبخش ملی، از تصویب قرارداد محدود کردن سلاحهای استراتژیك (سالت ۲) با اتحاد شوروی سرباز زد. و بطور خلاصه تمام جوانب سیاست امپریالیستی دولت ریگان که پس از دوران «جنگ سرد» جنگ طلب ترین گروه سردمدار بوده است، در این عرصه بمیان می‌آید و این سیاست همچنان پیش رانده میشود.

در زمان بحران گروگانها دولت ایالات متحده به قصد پرورش افکار عمومی و نیرنگ بازی با اذهان و شعور اجتماعی مردم هم در خود ایالات متحده و هم در کشورهای رشد یابنده، از قدرت و توان تمامی وسائل تبلیغاتی بهره‌برد. به رخ کشیدن اسلحه، بازی با سرنوشت صلح همگانی و زندگی گروگانها بمنظور منحرف کردن توجه مردم عادی آمریکا از مشکلات داخلی ناشی از بیکاری و تورم و گرانی، و همچنین به قصد بهره بردن از بحران گروگانها در جنجال انتخابات ریاست جمهوری که این بار رنگ و بوئی از ملی‌گرائی و شووینیسم برآن زده بودند — اینها همه اصول اخلاقی موجود در سیاست مختص امپریالیسم، و آن روی سکه، یعنی سیاست امپریالیسم درزمینه اخلاق را آشکارا نشان میدهند.

در ضمن باید به این نکته نیز توجه کرد که رسانه‌های گروهی ایالات متحده از آن سیمای کارتر که خود را «مسیحی از نو زنده شده» مینامید و همچنین از آن سیمای ریگان که مدام به خدا متوسل میشود و احساسات مذهبی خود را در بوق و کرنا میدمد، فعالانه استفاده کرده‌اند. البته هر دوی آنها دین را در جهت منافع طبقاتی محافل امپریالیستی که آنها را به نمایندگی انتخاب کرده‌اند، بکار میگیرند. تبلیغ تعصبات و اخلاقیات مذهبی که برای مبارزه علیه جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران، جنبشی که زمانی زیر شعارهای مذهبی گسترش یافت، بکار گرفته میشود، در واقع ضد اخلاقی ترین اقدامی است که به منافع سردمداران مالی و انحصارات غارتگر خدمت میکند.

لنین میگفت: «بورژوازی ارتجاعی در همه‌جا به فکر آن است که آتش نفاق و دشمنی مذهبی را دامن بزند تا توجه توده‌های مردم را از مسائل مبرم و بنیادی اقتصادی وسیاسی منحرف کند. این سیاست ارتجاعی تفرقه نیروهای پرولتری امروز بخصوص در اعمال گروههای (ضد دین) متظاهر میشود و فردا ممکن است همانها بردین دل بسوزانند و به‌اشکال ظریفتر پدیدارش نمایند». این اشکال جدید و ظریفتر را دولت آمریکا و دستگاه تبلیغاتی آن در روزهای بحران گروگانها به نمایش گذاشت.

یك نکته شایان دقت ویژه است: در بحران گروگانها نه تنها کسانیکه در مناقشه میان آمریکا و ایران مشخصا و بلاواسطه حضور داشتند، نه تنها حکومت کارتر، بلکه سایر نیروهائیکه در انتخابات ریاست جمهوری با او رقابت داشتند، داد و ستد و معامله میکردند.

در این زمینه کتاب «گروگان خمینی» که در سال ۱۹۸۰ در ارتباط باجنجال انتخاباتی، توسط رابرت دریفوس روزنامه‌نگار آمریکائی در نیویورك منتشر شد، جالب توجه است. نویسنده با استفاده از فاکتهای واقعی و مشخص، بی اعتبار بودن سیاست کارتر را آشکار

میکند (صفت «گروگان» در عنوان کتاب برای شخص کارتر بکار رفته است)، و در عین حال رئیس جمهور آمریکا را چنان به باد انتقادمیگیرد که در واقع به ورطه یاوه‌گوئی‌های بی اساس می‌غلطد. به این ترتیب که او ادعا میکند کارتر با سازمان جاسوسی بریتانیا و کمپانی بی‌بی‌سی همدست شده و کمك کرده است که «دارو دسته قصاصگران» به سرکردگی خمینی در ایران به حاکمیت برسد و اکنون بی‌شرمانه او را «کفتار انتقامجوی ضد اخلاقی» مینامد که مدل بی اساس اسلام او در واقع هیچ نشانی از دین در خود ندارد و «مظهری از شروپلیدی» است. بعلاوه دریفوس ادعا میکند که «اشغال سفارتخانه آمریکا با اطلاع حکومت کارتر و به کمك این حکومت صورت گرفته است». و سپس نویسنده‌ای که به این شیوه کارتر و بویژه خمینی را «رسوا می‌کند»، اتحاد شوروی را نیز «بی نصیب» نمیگذارد و ادعا میکند که حمله هوائی راهزنانه ایالات متحده به ایران در آوریل سال ۱۹۸۰ در اثر «هجوم» متقابل هواپیماهای «میك ۲۱» اتحاد شوروی ناکام مانده‌است.

دریفوس پنهان نمیکند که یکی از مقاصد اصلی او عبارت است از بی‌اعتبار جلوه دادن انقلاب ایران. او مینویسد: « در واقع این‌خمینی نبود که انقلاب کرد. بلکه حاکمیت از کنار به او تفویض شد». نویسنده هدف دیگر خود را نیز بیان میکند و آن عبارت است از «تاثیر نهادن بر تربیت سیاسی آمریکائیان»؟! در آموزش ویژه‌ای‌که در صفحه نخست کتاب داده شده، تحت عنوان «چگونه از این کتاب استفاده کنیم؟» از خواننده خواسته میشود که: «از این کتاب دو نسخه بخرید و یك نسخه را برای نماینده‌ای که به او رأی داده‌اید بفرستید. از کتابفروشی محل بخواهید این‌کتاب را همیشه پشت ویترین داشته باشد. از روزنامه محلی نیز خواهش کنید خلاصه شده این کتاب را بطور منظم منتشر کند».

فرد عادی آمریکائی همه چیز، حتی «حق» فریب‌خوردن خود را نیز باید با پرداخت پول بخرد. اصل اساسی اخلاقیات و معنویات آمیخته با بی چهره‌گی بورژوائی همین است.

فریب و حقیقت

روند رهائی خلقهای از بند رسته از زیر نفوذ ضوابط اخلاقی بورژوائی که از خارج بر آنها تحمیل میشود، و از زیر نفوذ ارزشهای اخلاقی فئودالیسم و استثمار که طی قرنها در خود این کشورها ریشه دوانده، روندی است طولانی، بسیار پیچیده و پر تناقض. لنین پیشوای زحمتکشان روسیه و بنیانگذار کشور شوروی مینویسد: « وقتی جامعه کهن می‌میرد، جسدش را نمیتوان در تابوت گذاشت و درش را میخکوب کرد و به خاك سپرد. جسد جامعه کهن درمحیط ما می‌پوسد و ازهم متلاشی میشود، در میان ما میگندد و ما را آلوده میکند» .

از این دیدگاه تجربه‌ها و درسهای انقلاب مردمی، ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی ایران آموزنده است. این انقلاب سنتهای فرهنگی ومعنوی مردم و آرمانها و معیارهای معنوی – اخلاقی او را رودر روی فرهنگ و اخلاقیات ورشکسته بورژوازی غرب قرار داد. آنچه در مرحله نخست این انقلاب همه‌خلقی پرچم ایدئولوژیك و زیربنای وحدت مردم راتشکیل میداد، عبارت بود از سنتهای مذهبی شیعیگری اسلام که طی چهارده قرن گذشته از اجزای مرکبه معیارها وآرمانهای فوق‌الذکر بوده است. درچنین شرایطی روحانیون شیعه که موجودیت و نفوذ سیاسیشان در اثر ورود «شیوه زندگی غرب» به‌کشور متزلزل شده و بخطر افتاده بود وازسوی دیگر خود یك قشر اجتماعی مشترك و متشکل از نمایندگان تمام طبقات را تشکیل میدادند، در راس جنبش توده‌های مردم قرار گرفتند.

اما طبیعی است که روحانیون شیعه پس‌از آنکه در رهبری مبارزه توده‌ای و همه خلقی برای رهائی از چپاول آمریکا و رهائی از استبداد سلطنتی که راه را بروی معیارها و ضوابط اخلاقی و فرهنگ بورژوائی غرب گشوده بود، قرار گرفتند، مجموعه آداب و سنن، معنویات وفرهنگ بسیار غنی مردم ایران را رو درروی معیارها و ضوابط غربی قرار ندادند، بلکه تنها آن بخش را رو در رو قرار دادند که در احکام محافظه‌کارانه و گاه ارتجاعی اسلام تجسم یافته است. روحانیون که دردرجه نخست برای تحکیم موقعیت و ابدی ساختن سرکردگی سیاسی خود مبارزه میکردند و پس از انقلاب مسلحانه بهمن وسائل و نیروهای اصلی فرمانروائی بر دستگاه‌های دولتی را قبضه کردند، برای برقراری احکام کهن قرآن وفقه هرچه از دستشان برمی‌آمد کوتاهی نکردند.

در اینجا نیازی نیست که در زمینه این جنبه از فعالیت روحانیت شیعه ایران شرح و بسط مفصل داده شود. آنچه بیشتر لازم است آن است که ببینیم سیاست روحانیون ایران در دوران مبارزه بر ضد رژیم سلطنتی و پس‌از سرنگونی رژیم سلطنتی را از موضع مارکسیستی چگونه باید ارزیابی کرد.

لنین بر پایه تجربه انقلابها در طول تاریخ، شرکت روحانیون را در جنبش‌های توده مردم بمنظور مبارزه با «بوروکراسی و خودسریهای کارمندان و برای مقابله با واداشتن خدمتگذاران دین به همکاری باپلیس مخفی» امکان پذیر دانسته است. او در مقاله «سوسیالیسم و مذهب» مینویسد: «ما سوسیالیستها باید از این جنبش پشتیبانی کنیم و خواستهای روحانیون شرافتمند وصادق را تا آخر به مرحله اجرابگذاریم. باید آنگاه که از آزادی سخن میگویند مچشان را بگیریم و از آنها بخواهیم که هر گونه پیوندی میان مذهب و پلیس را قاطعانه بگسلند». لنین بمنظور مبارزه برضد «فریب انسانها با موهومات وخرافات‌مذهبی»

طلب میکرد آن بخش از روحانیون که «دراسارت آداب و رسوم‌دادگاههای تفتیش عقاید قرون وسطائی» هستند و به «جاه و مقامهای دولتی و مستمریهای دولتی» چشم دوخته‌اند و به این وسیله اعتراف میکنند که به «قدرت معنوی» سلاح خودایمانی ندارند و همچنان به «رشوه‌گرفتن از حاکمیت دولتی» ادامه میدهند. آنها را باید رسوا و افشا کرد.

بکار گرفتن این رهنمودهای لنین در شرایط ایران معاصر مستلزم آنستکه یك رشته عوامل مربوط به خصوصیات تکامل این‌کشور، ماهیت مناسبات اجتماعی ـ اقتصادی حاکم بر کشور وسطح آگاهی طبقاتی و سیاسی اکثریت مردم آن به حساب آورده شود. بویژه در چنین‌شرایطی است که دین نه تنها بعنوان نیروی واقعی فرهنگی و معنوی و مراسم عبادی خود را نشان میدهد، بلکه همچون نوعی اشتراك اجتماعی برفراز آن وحدت ملی که در شرایط حضور قومیت‌های گوناگون و در حضور تضادهای عمیق شکل گرفته است، قرار میگیرد. دین که یکی از مهمترین تنظیم‌کنندگان فعالیت اجتماعی است، توده‌ای ترین و ابتدائی ترین شکل آگاهی اجتماعی، پوشش عادی هرگونه آداب و سنن اجتماعی و فرهنگی و اساس ادراك سهل‌الوصول همه قشرهای جامعه نیز هست، یعنی خود یك نوع شناخت حیاتی را میسازد. درست در چنین شرایطی شعارهای «انقلاب اسلامی» و جمهوری اسلامی که روحانیون ایران پیش‌کشیدند، پرچم پیکار همه مردم برضد ارتجاع شاهنشاهی و برضد غارت و چپاول امپریالیستی شد. این جنبه از فعالیت روحانیون شیعه که در به ثمر رساندن هدفهای نزدیك مبارزه همه خلقی موفق بودند، بدون شك بطور کلی و در حالت عام ارزشمند است.

اما در مورد فعالیت روحانیون در مرحله بعدی یا مرحله سازندگی عمیق‌تر، ضرورت برخورد استادانه و متفاوتی پدیدار میگردد. باید در نظر داشت که اکثریت عظیم مردم که نیروی محرکه اصلی انقلاب و

مبارزه برضد شاه را تشکیل میدادند. خواستارعدالت اجتماعی‌بودندو این خواست از آنجا که ناشی از رنج و عذاب سالهای متمادی بود و باتوجه به تمام جوانب آن، ماهیتی کورکورانه در برداشت. در قالب شعارهای «انقلاب اسلامی» و جمهوری اسلامی تجسم یافت. اما تجربیات عمومی سالهای اخیر در ایران نشان میدهد که تلاش برای نوسازی ضوابط‌اخلاقی و معنویات اولیه اسلام که در نتیجه تکامل بورژوازی زیر و روشده‌اند، در عرصه اجتماعی بالاخره در خدمت مقاصد سوداگرانه تجار، کسبه و کارفرمایان میانه حال در آمده و با استناد به روحیه مساوات بدوی اسلام، با تدابیرنمایشی نیکوکاری و خیریه، در جهت استتار همان راه سرمایه‌داری تغییر چهره داده است.

به این ترتیب روحانیون ایران موفق شدند رهبری خود بر نیروها رابه تصویب مردم برسانند و براین اساس تصمیم‌گرفتند در رأس مبارزه انقلابی مردم قراربگیرند و دربرابر تاریخ، آن مسئولیت معنوی‌سیاسی را که بردوش تمام گروههای اجتماعی و احزاب سیاسی قرار دارد، خود بر عهده گرفتند. درمیان توده‌های مردم از اندیشه رجعت ساده به اصول اجتماعی و معنوی و سنتهای کهنی که در شعارهای «انقلاب اسلامی» و جمهوری اسلامی، مطرح میشد، درك ذهنی وجود داشت و خواستهای واقعی آنها بطور عینی در چارچوب این درك ذهنی نمی‌گنجید؛ تنها با برآوردن خواستهای کور و در عین حال انقلابی توده‌های مستضعف انجام مسئولیت تاریخی فوق‌الذکر امکان پذیر بود. در اینجا بناگزیر سخنان مارکس در ارتباط با انهدام کمونهای روستائی هند بدست استعمارگران بریتانیا را بخاطر می‌آوریم. مارکس میگفت با اینهمه ما نباید فراموش کنیم که این کمونهای روستائی هر قدر هم شاعرانه و بی زیان بنظر برسند، همواره بنیان استوار استبداد شرقی بوده‌اند، آگاهی انسانها را در تنگ‌ترین چارچوب‌ها محدود میساختند، او را به

زنجیر آداب و رسوم سنتی می‌بستند. او را از هرگونه تعالی و ابتکار تاریخی محروم میساختند و به بازیچه بی اراده خرافات و موهومات تبدیل میکردند.

امروز نیز رهبران روحانی انقلاب ایران را که‌کشور را در نهایت به سوی نوع خاصی استبداد اسلامی میکشانند، درست از همین دیدگاه باید مورد بررسی قرار داد.

آخوندها و حاکمیت

مطالب منتشره در کتب گوناگون و مقالات موجود در مطبوعات اتحاد شوروی، فعالیت روحانیون ایران در سالهای ۱۹۷۹ – ۱۹۸۱ و بویژه مبارزه آنها برای تحکیم حاکمیت خود را که در قضیه مناقشه ایران و آمریکا برسر گروگانها و در جنگ ایران و عراق بازتاب یافته است، تحلیل میکنند. این مطالب بطورکامل و روشن و همه جانبه مسئله مارا حل میکنند و نشان میدهند که روحانیت شیعه تا چه حد از عهده اجرای مسئولیت معنوی – سیاسی که در برابر تاریخ بردوش گرفتند، برآمده‌اند.

هدف اصلی که روحانیت شیعه ایران در بحران گروگانها پیش‌روی خود نهاد عبارت بود از تحکیم حاکمیت خود، قانونیت بخشیدن به آن، انحصاری کردن آن وسست‌کردن روحیه ضد امپریالیستی و شور انقلابی توده‌های مردم. این امر درشرایط تعقیب‌وپیگرد همه نیروهای اپوزیسیون، آنهم نه تنها با توسل به ایدئولوژی و مباحثه، بلکه در شرایط توسل به قدرت اسلحه و خفه‌کردن آنها، و در شرایطی صورت میگرفت که روحانیونی که ادعا میکردند سخنگوی منافع تمام مردم و حتی نیروئی خارج از طبقات هستند، اساسا و در درجه نخست آن ضوابط اخلاقی و

معنوی راکه در خدمت منافع خودشان قرار داشت به زور و اجبار، بدون استثنا بتمام قشرهای جامعه‌تحمیل میکردند. شرح رویدادهای ایران پس‌از حل مشکل گروگانهای آمریکائی نه تنها از آن جهت که زمان آن فرا رسیده، بلکه از آن جهت نیز لازم است که خود حداقل روشنگر مراحل اساسی سیر تحولات زندگی سیاسی ایران دردوران پس‌از آزادی‌گروگانها است. زیرا در همین دوران بود که روحانیون افکار عمومی مردم را حیله‌گرانه سمت دادند.

بر کناری رئیس جمهور بنی‌صدر که در چارچوب رژیم دین‌سالاری حاکم بر کشور، بنا به خصلت خود مدعی پرمدعای تجسم حاکمیت خلق بود، نقطه آغاز درگیری حاد میان نیروهای روحانیت شیعه که حاکمیت سیاسی خود را مستقر کرده بودند از یك سو و سازمانهای انقلابی دموکراتیك و چپ‌های رادیکال از سوی دیگر بود. کمی پیش از پایان سال روحانیون صرفنظر از تضادهائی که صفوف آنها را ازهم میگسست، حاکمیت یگانه و بلاشریك خود را مستقر کردند. «انقلاب اسلامی» به استبداد اسلامی انجامید. روحانیون شیعه برای مبارزه با اپوزیسیون مخالف حکومت روحانیت، درقواعد تفرقه افکنی و پراکنده ساختن‌صفوف توده‌ها «تغییر شکل» های شگرفی ایجاد کردند و اصول تازه‌ای براین قواعد افزودند که در اثر آنها وحدت همه خلقی مردم که کمی پیش‌از آن شاه را سرنگون ساخته و مستشاران آمریکائی را بیرون کرده بود جای خود را به عدم اعتماد عمومی، تعقیب یکدیگر و خبرچینی از یکدیگر میداد و بویژه در میان مجاهدین و فدائیان که پیشروان قیام عمومی سرنگون کننده رژیم شاه در تهران بودند، اختلاف حاد و خونین ایجاد میشد. «تظاهرکنندگان حرفه‌ای» در کوچه‌ها و خیابانها جای خود را بگروههای مسلحی که‌ازپیش سازمان داده‌شده بود، یعنی به‌دسته‌های‌سپاه پاسداران «انقلاب اسلامی» که با سروجان و باکمال میل در خدمت

روحانیون بودند. دادند. پایگاه بسیار وسیع انقلاب بمیزان چشمگیری تنگ شد. محدود شد و کسانیکه از روحانیون محافظه‌کار و تنگ نظر مایوس و ناامید میشدند. ازصفوف انقلاب کناره گرفتند. بتدریج قانونمندی موجود چهره خود را نشان داد: هر قدر ویژه‌گی‌های خاص اسلام که از سوی سازمان نوین حاکمیت اعمال میشد و ضوابط اخلاقی ــ معنوی اسلام که روحانیون حاکم بر کشور درمرکز دقت خود قرار داده بودند. بیشتر و عمیقتر در زندگی مردم بکار گرفته میشد. بحران موجود در انقلاب مردمی. ضد امپریالیستی و دموکراتیك نیز عمق بیشتری می‌یافت. خطر مرگ بر فراز سر نیروهای انقلابی بال گشوده بود. تشکیل سازمانهای انقلابی مخفی و جدیدی آغاز شد.

پس‌از برکناری بنی‌صدر که نه تنها طرفدار محدودکردن قدرت روحانیون بود. بلکه برای استفاده هرچه بیشتر از دستاوردهای انقلاب به سود قشرهای تجار و کارفرمایان بزرگ و میانه حال نیز میکوشید. نیروهای اصلی رهبری رژیم اسلامی به سرکردگی خمینی در واقع همان مواضع بینابینی و گاه تنگتر و محدودتر رئیس جمهور مخلوع را اشغال کردند و در موضع اجتماعی و طبقاتی حفاظت از منافع خود ایستادند. انجمن «حجتیه» که ارتجاعی‌ترین نیروئی است که در سالهای دهه ۱۹۵۰ در صفوف جبهه حاکمیت اسلامی پدیدار شده و انباسته ازعناصر آمریکائی و در مسائل اجتماعی بسیار محافظه‌کار است و در زمینه تبلیغ ضوابط و معیارهای اخلاقی قرآن و فقه‌اغلب در مواضع ارتجاعی و افراطی قرار میگیرد. راه بسیاری از دگرگونی‌های‌اجتماعی نسبتا ریشه‌ای را سد کرد و یا محتوای آنها را بکلی مسخ نمود. نفوذ رهبر انقلاب که تا همین چندی پیش کلام او درسراسر کشور قانون و حجت شمرده نمیشد. اکنون کرارا از سوی سایر روحانیون و آیت‌اله‌ها زیر علامت سئوال

قرار میگیرد. مسئله جانشین ولایت فقیه در محافل حاکمه ایران اختلاف نظر جدی بوجود آورده است.

در میان روحانیون و با معیارهای حاکمیت ولایت فقیه، نه تنها پیرامون اشکال و شیوه‌های اجرای سیاست روزمره اسلام، بلکه‌پیرامون مشکلات اساسی‌تر رشد و تکامل جامعه، هر روز اختلاف نظرپدید می‌آید. گرچه روحانیون بعنوان یك قشر اجتماعی مشترك و بینابینی درمبارزه برای بدست گرفتن حاکمیت و بسود منافع خود، در برابر رقیب مشترك مناقشات درونی خود را پرده پوشی میکنند و کم و بیش در جبهه واحدی عرض اندام میکنند، در این حاکمیت پس‌از آنکه استبداد وانحصار طلبی آن استقرار یافت، در نتیجه حضور نمایندگان پایگاههای طبقاتی گوناگون در این قشر و اختلاف منافع سیاسی روحانیون گوناگون و در ارتباط با وابستگی‌های اجتماعی و گروهی آنها، جدائی‌های بسیار جدی و عمیق ناگزیر است.

جنگ میان ایران و عراق که از سپتامبر ۱۹۸۰ آغاز شده و هنوز ادامه دارد، بار سنگینی است بردوش زندگی اقتصادی و تمام جوانب زندگی اجتماعی کشور. از این جنگ که از فرط بیهودگی سر به فاجعه میزند، امپریالیسم آمریکا در جهت تحکیم مواضع خود در منطقه خلیج فارس و خاور نزدیك سود برد. این امر بویژه در استقرار ناوگان‌دریائی عظیم ایالات متحده در آبهای اقیانوس هند و در نزدیکی سواحل ایران و تشکیل «نیروهای واکنش سریع» بمنظور مداخله در امور داخلی تمام کشورهای منطقه وبالاخره درایجاد «ستاد فرماندهی استراتژیك مرکزی» بقصد مبادرت به عملیات نظامی، بازتاب یافته است. اسرائیل هم از وضع حاصل از جنگ ایران و عراق بسود سیاست تجاوزکارانه خود بر ضد لبنان و نبرد آزادیبخش ملی خلق فلسطین بهره گیری کرد.

همچنین باید به بی‌پایگی تلاشهای سیاسی روحانیون ایران اشاره کرد که زیر شعار «نه شرقی، نه غربی» سعی میکنند در مورد مظاهر اساسی پیکار طبقاتی دوران کنونی در صحنه بین المللی، موضع بیطرفی اتخاذ کنند و خود را از جبهه جهانی سوسیالیسم که دوست و متحد خلقهای کشورهای رشد یابنده است، کنار بکشند.

ذره‌ای حقیقت ندارد

پیامد مستقیم افزایش نفوذ نمایندگان جناح راست و محافظه‌کار و سنتی روحانیون شیعه در محافل حاکمه ایران، جناحی که برای‌نزدیکی هرچه بیشتر به بورژوازی تجاری و کارفرمایان بزرگ و فئودالها و بزرگ زمینداران طرفدار غرب بجان میکوشند، همان هیاهوی وسیع کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی است‌که علنا از خارج بوسیله ادارات جاسوسی کشورهای امپریالیستی تشویق و تحریك میشود. حکومت اسلامی ایران اخیرا به یورش فراگیر جدیدی بمواضع نیروهای ترقیخواه و دموکرات چپ پرداخته است ــ همان نیروهائیکه به بهترین نحوی بیانگر منافع زحمتکشان ایران و در درجه نخست بیانگر آرزوها و آمال آنان در تامین عدالت اجتماعی هستند. این بار حزب توده ایران، حزب پیشتاز زحمتکشان ایران که سالهای سال بر ضد رژیم استبدادی شاه، به خاطر رهائی‌کشور از قید وابستگی به امپریالیسم و درراه انجام تحولات اساسی اجتماعی ــ اقتصادی بسود توده‌های مردم رزمیده است، از سوی ارتجاع هدف تعقیب و پیگرد و سرکوبی قرار گرفت. رهبران حزب توده ایران، حزبی که از سال ۱۹۷۹ در ایران فعالیت آشکار و علنی داشت، در فوریه سال ۱۹۸۳ با اتهاماتی جعلی و سراپا دروغ و افترا به‌زندان

افکنده شدند. در ماه مه نیز حاکمیت این حزب را منحله اعلام کرد. بنابر اطلاعات منتشره از سوی مقامات رسمی، شمار اعضا و هواداران زندانی حزب توده ایران، بیش از هزار نفر است. هدف محافل محافظه‌کار ایران از زدن اتهام پوچ و بی اساس «جاسوسی» به نفع اتحاد شوروی به حزب توده ایران نه تنها ضربه زدن بر دایره وسیع نیروهای دموکرات و ترقیخواه ایران، بلکه ایجاد اختلال در مناسبات اتحاد شوروی و ایران است. این اقدام از یك سو در جهت خط مشی روحانیون ایران مبنی بر ریشه‌کن کردن هر گونه «دگراندیشی» در کشور و بویژه جلوگیری از نشر آرمانهای «الحادی» مارکسیسم و لنینیسم در ایران است و ازسوی دیگر نشان دهنده نیات آن بخش از محافل حاکمیت ایران است که‌فشار می‌آورند تا وضع متشنج بوجود آمده در مناسبات‌اتحاد شوروی و ایران هرچه بیشتر بحرانی شود و آنها با استفاده از شعار پر سرو صدای «نه «شرقی»، نه غربی» زمینه مناسبی برای لغزیدن به راست بدست آورند. تصادفی نیست که روزنامه فرانسوی «لوموند» ضمن صحبت پیرامون رویدادهای ایران، میپرسد: «آیا مبادرت به سرکوب کمونیستها و «جنگ سرد» علیه مسکو مقدمه‌چینی برای عادی کردن مناسبات (ایران) با واشنگتن نیست؟». چه کسی میتواند ادعا کند که چنین نیست. آینده نشان خواهد داد.

برای هر فرد دارای فکر سالم کاملا روشن است که حزب توده ایران به دلیل «جنایاتی» که دستگاههای تبلیغاتی رسمی ایران به او نسبت میدهند در معرض سرکوب قرار نگرفته است. نیروهای راستگرائی که نقاب اسلامی بر چهره زده‌اند نمیتوانستند وجود حزبی را تحمل‌کنند که بطور واقعی و پیگیر در راه منافع توده‌ها و برای به اجرا درآمدن قانون کاری که تامین کننده حقوق «مستضعفین» باشد، مبارزه کند ـ مبارزه واقعی و پیگیر در راه تامین حقوقی که خمینی وسایر رهبران

ایران با بوق و کرنا بعنوان هدف «انقلاب اسلامی» وعده میدادند. بو
معلوم شد که منافع طبقاتی و حرص و آز ثروتمندان و صاحبان این دنیا،
مرحله اجتماعی انقلاب را که می‌بایست حیاتی‌ترین مسائل توده‌های‌مردم
را حل کند و وضع زندگی آنها را بهبود بخشد، در نیمه راه سد کرده
است. به این ترتیب نبرد سینه به سینه میلیونها مستضعف و زحمتکش
ایرانی با تانکهائیکه شاه بقصد سرکوب توده‌های انقلابی مصمم به‌پایان
بخشیدن به سروری رژیم شاه و آمریکا میفرستاد، نبرد بی‌نظیر و
مستحکم، درخشان، پرخشم و پیروزمندانه این زحمتکشان، برای رسیدن
به هدف کفایت نکرد. انقلاب سیاسی تاسطح انقلاب اجتماعی رشد نکرد.
مستضعفان مستضعف‌تر شده‌اندوثروتمندان ثروتمندتر میشوند. محتکران
و واسطه‌ها پروبال میگیرند. دهقانان چشم براه زمین مانده‌اند.

تمام این مطالب را رجال حزب توده ایران وسایر سازمانهای
دموکراتیك مردانه و آشکارا بیان میکردند. اما در پاسخ، یورش همگانی
و مجازات سنگین نصیب آنها شد. ضربه‌ای‌که ارتجاع برپیکر حزب توده
ایران وارد آورد، ضربه‌ای بود که درست بر قلب انقلاب ایران فرودآمد،
آنهم در شرایطی که از سوی راستگرایان خطری واقعی انقلاب را تهدید
میکند.

محافل حاکم برکشورهای رشد یابنده (وبجا است بگوئیم: ازجمله
رجال‌کنونی رژیم اسلامی ایران) ضمن مقاومت دربرابرتحمیل زورگویانه
ضوابط و معیارهای معنویات و اخلاقیات بورژوازی غرب و حین‌پاسخگوئی
به تبلیغات امپریالیسم، گاه انجام وظیفه‌ای چرکین همچون جار زدن
اتهاماتی بر ضد کمونیستها را در برابر خود می‌نهند و با استدلالاتی
پوچ و بی‌پایه ادعا میکنند که گویا مارکسیسم ـ لنینیسم معنویات و
اخلاقیات را نفی میکند. مثلا بسیاری از نظریه پردازان و رجال رسمی
جمهوری اسلامی ایران میان سوسیالیسم رشد یافته اتحادجماهیر شوروی

و «جامعه مصرفی» غرب گویا هیچ تفاوتی نمی‌بینند. چراکه گویا شوق و علاقه انسانهای شوروی به فراوانی نعمتهای مادی، تبدیل به هدف شده است (اما از نظر ایشان رشد اقتصادی در سیر انسان به سوی خدا یك وسیله است).

بی پرده بگوئیم که ذره‌ای حقیقت در این ملاحظات وجود ندارد و چیز عاقلانه‌ای هم در آنها نمیتوان یافت. شاهکارهای خلق شده درسرزمین شوراها بطور آشکار و روشن میزان ارج و اهمیتی را که کمونیستها برای پرورش معنوی درزندگی جامعه و فرد قائل هستند، نشان میدهد. دستاورد اساسی حاکمیت شوروی عبارت است از انسان شوروی که با روحیه رزمجویانه تاحد حتی قربانی کردن جان خود در راه آگاهی کمونیستی و ارزشهای معنوی و والای حزب لنین، در راه فعالیت اجتماعی، در راه منافع توده‌ها، در راه اصول خیرخواهی، حقیقت و عدالت، پرورش یافته است. «جامعه مصرفی» در خدمت رفاه افراد برگزیده و معدود قرار دارد. اما سوسیالیسم به همه و به هر فردی خدمت میکند. برای انسان شوروی رسیدن به رفاه مادی و فراوانی هدف نیست، بلکه بجا آوردن شرط لازم زندگی واقعی انسانها است.

ضوابط و معیارهای معنوی و اخلاقی که در دوران ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم بر قرار میشود، صرفنظر از افتراهای مغرضانه و یاوه‌گوئیهائی که علیه آن میکنند، چنان راهنمای ارزشمندی است، چنان بلد راهی است که عبور تمامی خلقهائی که برای رسیدن به آینده تابناك جانفشانی میکنند، از راهی که این راهنما نشان میدهد، ناگزیر است.

ترجمه از:
هفته نامه «ادبیات و هنر» ارگان اتحادیه نویسندگان و وزارت فرهنگ ج. ش. س. آذربایجان. ۲۹ ژوئیه ۱۹۸۳
به نقل از «لیتراتورنایا گازه‌تا» باکمی اختصار.

PROFESSOR ULYANOVSKY.

IRAN — well, what next?

ИРАН — ахыры нэ олачаг?

ИРАН — что дальше?

«آذربایجان» روزنامه‌سی‌نین نشریه‌سی